

زیست‌نامه

مردی کوتاه و زمخت، پیپ به دست، بد لباس با چهره ای زشت، معتقد به اخلاقیات، عاشق شهرت و زن، کله شق و انتقاد ناپذیر، دشمن سرسخت بورژوازی، فیلسوف، محقق، نویسنده، ژان پل سارتر.

در ۲۱ ژوئن ۱۹۰۵ «ژان پل سارتر» از «ژان باتیست سارتر» (افسر نیروی دریایی) و «آن ماری شوایتزر» (فرزند آموزگار آلمانی زبان خارجی) در پاریس به دنیا آمد. پدر در دو سالگی در هندوچین بیمار شد و درگذشت. مادر عقاید کاتولیکی داشت، در حالی که در خانواده پروتستان بودند، به خاطر همین در محیطی کاتولیکی و عاری از تعصب رشد می‌کند. ازدواج مجدد مادر در یازده سالگی سارتر باعث بغض و کینه اش می‌شود. ناپدری که مهندس نیروی دریایی بود به شهر «لاروشل» منتقل شده و خانواده نیز به ناچار به آنجا می‌رود. سارتر در چهار ده سالگی در دبیرستان محل لاروشل تحصیل می‌کند. محیطی خشن و تا حدی دور از اخلاقیات باعث می‌شود تا خانواده او را به دبیرستان «لویی لوگران» در پاریس بفرستند. به عقیده «پیتر دمپسی» (روانشناس کاتولیکی ایرلندی) وسواس سارتر درباره همجنس خواهی در لاروشل به سراغش می‌آید. در نوزده سالگی وارد دانشسرای عالی در پاریس می‌شود. در این سال است که با «پل نیزان» آشنا می‌شود و موجبات انتشار مجله ای را در این دانشسرا فراهم می‌کنند. در امتحان ورودی از ۳۵ نفر قبول شده نهایی رتبه هفتم را به دست می‌آورد. چهار سال بعد در امتحانات نهایی رشته فلسفه مردود می‌شود. دلیل رد شدن نیز عقیده سارتر در مورد فلسفه است. او عقیده داشت «فلسفه فهمیدنی است، نه حفظ کردنی». سال بعد در امتحانات نهایی نفر اول سارتر و «سیمون دوبووار» و «ژان هیپولیت» و «پل نیزان» مقام های بعدی را کسب می‌کنند. از افراد دیگر فارغ التحصیل شده از این دانشکده در سال های بعد می‌توان از «مرلو پونتی»، «لویی اشتراوس» و «سیمون ویل» نام برد. آشنایی سارتر و دوبووار از زمان آمادگی دوبووار برای امتحانات فلسفه در سوربن آغاز می‌شود. سیمون دوبووار دختر ناز پرورده ای که تحت سلطه قرار دادهای مذهب کاتولیک بود بعد از آشنایی با سارتر شدیداً و عمیقاً به او دلبسته می‌شود و تا آخر عمر با او می‌ماند. در سال ۱۹۳۱، سارتر معلم فلسفه در دبیرستان شهر لوهاور می‌شود. مدت ها سارتر و دوبووار دور از هم می‌مانند و این باعث رنجش خاطر شان می‌شود. تصمیم به ازدواج می‌گیرند. علاقه ای به داشتن فرزند ندارند و به عقایدی خاص و مترقی پایبند هستند.

پس تصمیم می‌گیرند به زندگی مشترک خود ادامه دهند. بین سال های ۱۹۳۳ و ۱۹۳۴ سارتر برای مطالعه فلسفه جدید آلمانی، مرخصی می‌گیرد و به برلن می‌رود. زبان آلمانی را به خاطر جد مادری

اش خوب می‌داند. در برلن کتاب‌هایی از «هوسرل» و «هایدگر» مطالعه می‌کند. از هر دو تأثیر می‌گیرد و این تأثیرات بعد‌ها در کتاب «هستی و نیستی» (۱۹۴۱)، تحت تأثیر هایدگر و «رساله تخیل» (۱۹۳۶)، تئوری در باب هیجان‌ات (۱۹۳۹)، مخیلات (۱۹۴۰)، تحت تأثیر هوسرل پدیدار می‌شود. بعد از بازگشت از آلمان، در سال ۱۹۳۶ رمان «تهوع» را در شهر لوهاور می‌نویسد. شهر «بوویل» در رمان تهوع همان شهر لوهاور است. این شهر در اولین داستان دوبروار «مدعو» هم حضوری پررنگ دارد. دوبروار در خاطرات خود نقل می‌کند زمانی که سارتر در لوهاور تدریس می‌کرد دچار تخیلات و توهمات می‌شود. او فکر می‌کرد، که خرچنگ‌ها او را دنبال می‌کنند. دوبروار نسبت به سلامت عقلی او احساس نگرانی می‌کند. نگرانی و ترس از خرچنگ‌ها در نمایشنامه «گوشه نشینان آلتونا» متجلی می‌شود. سارتر در ۳۲ سالگی، به «گالیمار» مقتدرترین ناشر فرانسه معرفی می‌شود. اولین داستان او توسط «گاستون گالیمار» با تردید پذیرفته می‌شود. به توصیه گالیمار عنوان آن از «مالیخولیا» به «تهوع» مبدل می‌شود. البته سارتر خودش همیشه از آن به عنوان «دفترچه خاطرات آنتون روکانتن» نام می‌برد. تهوع به تفسیر آنارشیزم (نه به معنای هرج و مرج طلبی، بلکه آنارشیزم فلسفی به معنای نفی هر گونه اجبار) می‌پردازد. آنتون روکانتن مردی که احساس تهوع هر روز در او بیشتر و بیشتر می‌شود و دنیای بیرون برایش تحمل‌ناپذیر می‌شود که تهوع در او ریشه دوانیده تا آنجا که نه تهوع در او که او در تهوع غوطه می‌خورد.

روکانتن دلهره خود را با جمله «می‌اندیشم» دکارتی فریاد می‌کند. در ادامه معنی آن را معکوس می‌کند و می‌گوید: «من وجود دارم ... جسم چون شروع کرد؛ به خودی خود زندگی می‌کند. اما فکر را منم که ادامه می‌دهم، می‌گسترم. من وجود دارم. من فکر می‌کنم که وجود دارم... کاش می‌توانستم خود را از فکر کردن بازدارم. فکر می‌کنم که نمی‌خواهم فکر کنم. نباید فکر کنم که نمی‌خواهم فکر کنم؛ چون این خود فکر است... کراهت آور است اگر من وجود دارم، بدین جهت است که از وجود داشتن وحشت دارم.» مشکل اصلی روکانتن تنهایی نیست بلکه دور بودن از حقیقت و واقعیت را می‌توان مسئله اصلی او دانست.

در همین سال یکی از سردبیران گالیمار به نام «ژان پولهان» داستان «دیدار» را برای مجله جدید فرانسه که خودش اداره می‌کرد می‌گیرد. سارتر طی نامه‌ای به دوبروار می‌نویسد که «داستان‌های دیوار را به پولهان داده و او را از بی‌پروایی داستان‌ها در مسایل جنسی آگاه ساخته اما او با کمال میل آنها را پذیرفته است.» در سال ۱۹۳۸ مجموعه داستان‌های کوتاه دیوار چاپ شده و تهوع به عنوان مشهورترین رمان سال انتخاب می‌شود. دیوار شامل پنج داستان است. دیوار، اتاق، محرمیت،

اروسترات و کودکی يك پيشوا، داستان هايي موجز با گفت و گوهائي درخشان و جمله هايي قاطع و کوتاه، شخصيت ها كه پرداختي مسخره آميز اما نه تا حد كاريكاتور، ناهنجار دارند. همه مي كوشند تا از طريق ارائه يا تحمیل تصوير فریبنده و اغراق آمیزی از خود به دیگران، از وضع یا موقعیت خود بگریزند. «هنری پیر» (منتقد بزرگ ادبیات فرانسه) معتقد است «در فرانسه در صد سال اخیر بعد از بالزاک تاکنون داستان های کوتاهی به اهمیت مجموعه داستان های دیوار نیامده است. در همین سال سارتر به سمت استاد فلسفه در دبیرستان «لویی پاستور» در شهر «نوئی» نزدیک پاریس منصوب می شود. با شروع جنگ جهانی دوم به خدمت نظام فراخوانده می شود. در جبهه کارش در قسمت هواشناسی است. این پست غیر جنگی فرصت و ساعت های زیادی را برایش خالی می گذارد که آن را برای اتمام داستان سن عقل (جلد اول رمان سه جلدی راه های آزادی) می گذارد. در ۲۱ ژوئن ۱۹۴۰ در سی و پنجمین سالگرد تولدش به اسارت آلمانی ها می افتد.

پل نیزان دوست قدیمی اش در جنگ کشته می شود. يك سال بعد در ماه آوریل در اردوگاه اسیران جنگی چشم علیش را به پزشك اردوگاه نشان می دهد و ادعا می کند که قادر به حفظ تعادل در حین راه رفتن نیست. همین بهانه باعث آزادی او می شود. بعد از آزادی به دوبووار می گوید: «اگر این حقه نمی گرفت، فرار می کردم.» بعد از برگشتن مشغول چاپ شاهکار فلسفی اش «هستی و نیستی» که تحت تأثیر هایدگر به رشته تحریر درآمده بود می شود. در این سال در مدرسه تئاتر «شارل دولن» در سخنرانی، مباحث و نظریاتش را در زمینه تئاتر بیان می کند. نمایشنامه «مگس ها» را برای «بارد» می نویسد، اما او آن را نمی پذیرد. و کارگردانی این اثر را «دولن» به عهده می گیرد و با تمام مشکلات مالی آن را روی صحنه می برد، وقتی که «مگس ها» روی صحنه می رود تعجب همگان برانگیخته می شود که چگونه اداره سانسور نازی ها اجازه نمایش را صادر کرده است. آلمانی ها در ابتدا فکر می کردند که این نمایش بیشتر فلسفی است تا سیاسی، اما پس از چند روز از اجرای نمایش آلمانی ها به این موضوع پی می برند و آن را تعطیل می کنند. نمایشنامه مگس ها نوشته ای جدید و نو از يك افسانه است. درست همان کاری که نمایشنامه نویسان دیگر فرانسه از جمله «ژیرودو»، «آنوی» و «آید» به آن اقدام کرده بودند. موضوع نمایشنامه افسانه «اورستس» در شهر «آرگوس» است. نتیجه اصلی و رکن عمده نمایشنامه مگس ها را سارتر در یکی از مقالات خود چنین بیان می کند «آزادی بشر طوقی لعنتی است که بر گردن او نهاده شده است. اما همین قید و لغت منشأ علوم و شرافت است.» سبک نمایشنامه، گفتار های بلند و هیجان انگیز اورست، مجادله های لفظی میان ژوپیتر و اورست از نقاط قوت این نمایشنامه کلاسیک است. اورست قهرمانی روشنفکر و معقول است با تمام خصوصیت های تفکر سارتر.

مگس ها اولین نمایشنامه چاپ شده سارتر است اما اولین نمایشنامه او نیست. اولین نمایشنامه او «باری یونا» نام دارد که نمایشنامه ای مذهبی است نوشته شده برای عید میلاد ۱۹۴۰ در اردوگاه زندانیان آلمانی. در فوریه ۱۹۴۳ در مقاله «توضیح بیگانه» که باعث شهرت «کامو» می شود سارتر به اختلاف اساسی کامو، کافکا و خودش در تصویری که از مفهوم پوچی دارند اشاره می کند. به نظر سارتر «کامو، انسان را بی تعالی، بی هدف و بی هیچ اختیاری تصور می کند.» کافکا معتقد است که جایی نظامی وجود دارد که آدم ها در برابر آن سر فرود می آورند و بیهوده می کوشند تا آن را دریابند. آنان آگاهند که الگو و هدفی هست که آنها هیچ گاه به آن نمی رسند.

خود او نیز معتقد است که انسان گرچه تنها مانده و هیچ مدد الهی وجود ندارد، ولی انسان خود باید انتخاب کند و نسبت به بقیه انسان ها هم مسئول باشد. هنری پیر معتقد است تفاوت جهان بینی «کافکا» و سارتر در این است که جهان کافکا سراسر وحشت و تیرگی در برابر جست و جوی مابعدالطبیعه و جهان سارتر همه هراس و بهت در برابر اجتماع و در برابر انسان است.

در ژوئن ۱۹۴۴ به مناسبت شروع نمایش «دربسته» (دوزخ) به دعوت «ژان ویلار» (کارگردان و بازیگر بزرگ فرانسه) یک سلسله سخنرانی در پاریس برگزار می شود که از میهمانان این جلسات می توان از «آلبر کامو»، «ژان کوکتو»، «ژان لویی بارو» و سارتر را نام برد. عمده مطالبی که سارتر در این جلسات مطرح می کند عبارتند از: ۱- رعایت فاصله بین تماشاگر و گروه نمایشگر ۲- استفاده از کلمات روزمره با وزن و آهنگی درخور نمایش ۳- حذف دیالوگ های غیرضروری و جایگزینی حرکت مناسب به جای آن ۴- رعایت آهنگ هر اثر نمایشی (آهنگ نه وزن عروضی بلکه آهنگی در ضرورت عمل صحنه) ۵- حذف وسایل و آکسسوار حجیم و بی مورد و رسیدن به ایجاز و... در این سال است که رمان «سن عقل» از دوره سه جلدی «راه های آزادی» چاپ می شود. داستان باخبر آبستنی «مارسل» رفیق «ماتیو»، قهرمان داستان، شروع می شود و ادامه داستان پیدا کردن راهی و پولی برای راحت شدن از شر موجود سومی است که ماتیو می پندارد باعث از بین رفتن آزادی اش می شود.

او به تدریج از گذشته خود دور می شود و پیوندها را قطع می کند. او در تفکرات خود در بالای پلی روی رود سن می فهمد که در جست و جوی آزادی راه به جایی نبرده و در باتلاقی از گذشته پوچ فرو رفته. او بی گذشته با خود می اندیشد «در پی آن آزادی به دورها رفتم، اما خیلی نزدیک بود و نمی

توانستم آن را ببینم. نمی توانستم آن را لمس کنم. آزادی خود من بود. من آزادی خودم هستم... (مثل سنگ دیواره پل) بیرون بود. بیرون از جهان. بیرون از گذشته، بیرون از من. آزادی تبعید است و من محکوم که آزاد باشم.» رمان سن عقل واکنشی شدید است به ناتورالیسم ها بر ضد آنها که جبر را مطرح می کنند. سارتر جبر را قبول ندارد و به عقیده او «توارث و محیط در سرنوشت انسان تأثیری ندارد و اگر تأثیری باشد تا حدودی مربوط به گذشته است.»

در فاصله کوتاهی دومین جلد رمان راه های آزادی به نام «تعلیق» به همراه نمایشنامه در بسته (دوزخ) به چاپ می رسد. در بسته تصویرگر سه نفر درگیر جریانی از مرگ، شکنجه و دوزخی سخت مبتدل و پیش پا افتاده است. سارتر در در بسته معتقد است: «در صورتی بشر از دوزخی که ساخته نجات می یابد که قیدها و نقاب ها را بردارد و پیوسته در صدد جستن راه های نو برای مسائل زندگی باشد.» اگر مردمان بخواهند چون صحنه تئاتر ساختگی و قراردادی باشند، زندگی آنها دوزخی خواهد بود و باید به جمله آخر نمایشنامه از زبان «گارسن» بسنده کرد که «به سیخی احتیاج نیست، جهنم دیگران هستند.»

ماهنامه «دوران جدید» توسط سارتر و همفکرانش در این سال تاسیس می شود. بعد از اتمام جنگ سارتر دوباره به آمریکا سفر کرده و از تحولات ادبی و تئاتری اروپا و فرانسه در دوره جنگ و پس از آن صحبت می کند. رؤس مباحثات سارتر که بعدها طی مقالاتی به چاپ رسید عبارتند از: ۱- انسانی که در محدوده موقعیتش آزاد است و انسانی که خواه ناخواه چون برای خود انتخاب می کند برای همه افراد درگیر هم انتخاب می کند. این موضوع نمایشنامه های فعلی ماست؛ ۲- ما به جای نمایش شخصیت ها به دنبال نمایش موقعیت ها هستیم؛ ۳- به نظر ما نمایشنامه نباید بیش از حد خودمانی جلوه کند؛ ۴ خشونت این نمایشنامه ها خشونت زندگی فرانسه است. ملتی که باید از نو بسازد و از نو بیافریند و در عین حال به اصولی تازه دست یابد.

نمایش هایی را که سارتر به خوانش آنها در این جلسات می پردازد عبارتند از «کالیگولا» (آلبر کامو) «شکم های گرسنه» (سیمون دوبووار) و «در بسته» نوشته خودش. در سال ۱۹۴۶ کتاب اگزیستانسیالیسم ها و اصالت بشر انتشار می یابد. اگزیستانسیالیسم به دو وجه «مسیحی» و «منکر واجب الوجود» است. از پیروان اگزیستانسیالیسم مسیحی می توان «کارل یاسپرس» و «گابریل مارسل» را نام برد و از اگزیستانسیالیسم های منکر واجب الوجود «مارتین هایدگر» و اگزیستانسیالیسم های قرن بیستم فرانسه را وجه مشترك هر دو گروه (مسیحی و الهادی) این است که «وجود مقدم به ماهیت است.» یعنی بشر ابتدا وجود می یابد، متوجه خود می شود، در جهان سر بر می کشد و سپس

خود را می شناساند، یعنی تعریفی از خود می دهد. اصل اصلی آنها این است که «بشر هیچ نیست، مگر آنچه از خود می سازد.» به اعتقاد اگزیستانسیالیست ها بدی نخست باید کشف شود و سپس دگرگون شود. بنابر این وظیفه نویسنده و هنرمند نشان دادن بدی هاست. سه اصل اگزیستانسیالیسم مورد بحث سارتر عبارت است از:

۱- «درونگرایی» (عمل انتخاب توسط انسان به صورت مجدد و مستقل انجام گرفته و پایبندی به اینکه انسان هیچ نیست مگر آنچه از خود می سازد)؛

۲- «دلهره» (دلهره در مقابل مسئولیت فرد در برابر همه آدمیان)؛

۳- «واماندگی» (اصطلاح حامل هایدگر که گوشزد می کند که تمام مسئولیت های دنیا بر عهده بشر است و نه هیچ کس دیگر. این واماندگی با دلهره همراه است.)

«دکارت» معتقد است: «برای تسلط بر جان باید به خویشتن مسلط شد.» و سارتر اگزیستانسیالیسم را کوششی برای انصراف بشر از عمل نمی داند. او به آدمیان اعلام می کند که امیدی جز به عمل نباید داشت و آن چه به بشر امکان زندگی می دهد فقط عمل است. همچنین از نظر فلسفه سارتر «عشق، جز آنچه به مرحله تحقق درآید وجود ندارد. رویا، انتظار و امید هم معرفی کننده آدمی از نظر منفی است، نه مثبت، چون ممکن است انسان را به عنوان انسانی با رویای ناکامیاب، انسانی با انتظار بیهوده یا انسانی با امید ناموفق تصویر کند.» سارتر در مورد اگزیستانسیالیسم خاص خود اعتقاد دارد: «بعضی می گویند که آثار ادبی اگزیستانسیالیست ها به اشخاص بی خون، زبون و سست عنصر و شریر می پردازد. زبونی و صفات منفی آنها به این دلیل نیست که صاحب دل و افکار و دید شدید هستند. بلکه زبون است زیرا با اعمال خود، خود را زبون ساخته است.» بعد از انتشار کتاب اگزیستانسیالیسم و اصالت بشر نظریات موافق و مخالف فراوانی در مورد آن گفته شد. از جمله این نظریات، نظریه «فرانسوا موریاک»، نویسنده فرانسوی، بود که مکتب سارتر را «اصالت کثافت» نامید. سارتر هم در پاسخ به او در مقاله ای گفت: «پنهان کردن بدی ها، خلع سلاح بشر است در برابر دشمن خطرناک.»

در سال ۱۹۴۶ نمایشنامه «مردگان بی کفن و دفن» منتشر شد. داستان پارتیزان هایی که در دست پلیس فرانسه، پلیس در خدمت نازی، از افشای نام رهبر گریخته شان سرباز می زنند. نمایشنامه پر از زجرها و مصایبی است که این گروه پارتیزان در افشا نکردن نام رئیس خود می برند. «تورنتون

وایلدر» آن را به عنوان «فاتحان» به انگلیسی برمی گرداند. نمایشنامه توسط «ویتولد» کارگردانی می شود. سارتر در مورد این نمایشنامه معتقد است: «برای من نشان دادن واقعیت شکنجه مهم نبود، بلکه آنچه برای من مهم تر بود، رابطه دو گروه از انسان ها، افراد گروه مقاومت و نیروی پلیس فرانسه تحت سلطه نازیسم، و تعارض آنها با یکدیگر است.» در طول نمایش صحنه های شکنجه بارها و بارها تکرار می شود تا آنجا که یکی از پارتیزان ها به نام «لوسی» برادر خود را به گمان اینکه چون جوان تر است و ممکن است مقاومتش نسبت به دیگر افراد کمتر و در نتیجه موقعیت فرمانده گروه را لو دهد، خفه می کند. به همین دلیل تماشاگر در طول اجرا از این شکنجه ها و فریادها زیاد راضی به نظر نمی رسد و برایش تحمل ناپذیر است.

تا آنجا که سارتر اعتراف می کند: «من به راز و ارزش خودداری و رازپوشی کلاسیک ها در نشان دادن صحنه های خشونت آمیز پی بردم و فهمیدم که در نمایش نباید همه چیز را نشان داد.» به عقیده بسیاری از منتقدان «مرده های بی کفن و دفن» قوی ترین نمایشنامه الهام گرفته شده از جنگ، شکنجه و موضوع مقاومت در اروپا است. «روسی بزرگوار» هم در این سال چاپ شد. نمایشنامه ای با موضوع تعصب های نژادی در آمریکا و دلزدگی و عدم رضایت سارتر از سیاست های استعمار طلبی آمریکا باعث نوشتن این نمایشنامه شد. نمایشنامه ای که زنی به نام «لیزی» پل ارتباطی بین یک سناتورزاده آمریکایی و یک سیاهپوست بخت برگشته می شود، یکی باید قربانی شود. دست آخر این سیاه است که فدای تعصبات نژادی، بی گناه از دور خارج می شود. مناسباتی پیچیده در عین حال ساده برای لگدمال کردن سیاهان. در حین اجرای این نمایش در آمریکا، تماشاگر آمریکایی لیزی را به عنوان قهرمان نمایشنامه قبول می کند که این مغایر با ایده سارتر است. چون اعتقاد سارتر بر این است که «لیزی ابداً قهرمان نیست.» در سال ۱۹۴۷ سارتر سالی پرکار دارد. انتشار کتاب درباره بودلر، فیلمنامه «کار از کار گذشت» و انتشار کتاب ادبیات چیست؟

سارتر در کتاب درباره بودلر به نقد و تحقیق در مورد بودلر، شاعر بزرگ فرانسه، می پردازد. او بودلر را خودخواه، مغرور با اخلاقی نارسیس وار و زندگی اش را زندگی درگیر و دار بی تعهدی به جامعه و مردم می داند. او اختلاف بودلر با «ژرژ ساندد»، «ویکتور هوگو» و «مارکس»، نویسندگان ترقی خواه قرن نوزدهم را، همین نداشتن مسئولیت در قبال دیگری بیان می کند. سارتر در این رساله که نقدی ادبی است با استناد قرار دادن جمله ای از بودلر که گفته بود: «شعر امری عبث است.» در رد بزرگ بودن او و به نقدش می پردازد. به قول «تودی»، از منتقدان آثار سارتر، «سارتر ترجیح می داد که بودلر به عوض اینکه شاعر غنایی درجه اولی باشد، از رساله پردازان درجه سوم سوسیالیست های

اوایل باشد.» کتاب ادبیات چیست؟ نیز یکی از ماندگارترین کارهای سارتر است که به سه سرفصل اصلی می پردازد: ۱- نوشتن چیست؟ ۲- نوشتن برای چیست؟ ۳- نوشتن برای چیست؟ سارتر درباره ادبیات می گوید: «قلم باید در خدمت اندیشه و اندیشه در خدمت بشر باشد.» او اعتقاد دارد برای آنکه نویسنده بتواند انبوه خواننده را از تمام قشرها داشته باشد دو راه حل دارد: «۱- چشم پوشی موقتی از ادبیات به معنای آموزش ادبیات و ترك نویسنده؛ ۲- مطرح کردن مسائل به اساسی ترین و آشتی ناپذیرترین صورت خود.»

نویسندگان باید به این نکته واقف باشند که «مسئله گرسنگی جهان، تهدید بمب های اتمی، بیگانگی بشر از خود، اینها مسائلی است که ادبیات امروز باید به آن پردازد.» البته او ادبیات عامه پسند، ادبیات خاص طبقات پایین جامعه، را توصیه نکرده و معتقد است: «مردم هم باید برای درك منظور نویسنده بکوشند.» از نظر سارتر نویسنده نمی تواند ادعا کند که برای خود می نویسد. زیرا که او تنها نیست و کار جهان يك کار جمعی است. هم سخن نویسنده انعکاس دارد و سکوت او نیز همین طور. آنچه برای او در آثار ادبی مهم است القای اندیشه است و روش نویسنده فقط وسیله ای است که به خودی خود حائز هیچ گونه اهمیتی نیست. در نظر او تنها ضابطه اثر ادبی تاثیر گذاری و گیرایی و دوام آن اثر است و همچنین به نظرش «در جهان گرسنه مفهوم ادبیات چیست؟ پس نویسنده باید قلم خود را خدمت ستمدیدگان قرار دهد.» جلد سوم رمان راه های آزادی به نام «دلمردگی» نمایشنامه دست های آلوده و فیلمنامه دنده های چرخ در سال ۱۹۴۸ از او منتشر می شود. هملت سارتر، «دست های آلوده» به روابط و ماموریت جوانی به نام هوگو می پردازد. جوانی از خانواده مرفه و درصدد اثبات خود به حزب کمونیست. چالش ها، دل بستگی ها، ترم ها و آگاهی و رسیدن تا نقطه کشتن «هودرر» رهبر حزب کمونیست که به خیانت متهم است، هودرر می میرد نه به دلیل ماموریت محوله به هوگو که به خاطر رابطه با زن هوگو «ژسیکا». هوگو از زندان آزاد می شود.

حزب تغییر کرده. هوگو باید بمیرد. نمایشنامه دست های آلوده از قتل تروتسکی، از دوستان لنین و مخالفان استالین که بالاخره به وسیله ماموران او در مكزیک كشته می شود، به او الهام می شود. سارتر بار ها ادعا کرد که در پی نوشتن يك نمایشنامه سیاسی نبوده اما نمایشنامه سیاسی می شود. سارتر اجرای آن را در وین منع کرد و خود شخصاً به وین رفت تا در «کنگره صلح» سخنرانی کند. سیمون دوبووار در خاطرات خود می نویسد: «به صحنه آمدن نمایش در نیویورک با عدم موفقیت روبه رو شده در نمایشنامه خرابکاری کردند... سارتر علیه ناژل کارگردان کار اعلام جرم کرد و اجرای نمایش قطع

شد. «نمایشنامه «شیطان و خدا» که هنری پیر آن را «فاوست» سارتر می داند در سال ۱۹۵۱ منتشر می شود.

نمایش به تقابل هجو شخصیتی شریر به نام «گویتز» با مردی به ظاهر پارسا و دیندار به نام «هاینریش» است. تحولی که در گویتز اتفاق می افتد تا او به دینداری برسد. دنیا در آتش شرارت می سوزد و او همچون ابلهان به دنبال محبت و دوستی می رود تا آنجا که بی اعتقاد به همه چیز می شود و به اصل کینه انسان متخاصم برمی گردد. منکر واجب الوجود می شود و کفر می ورزد. او مردمان معاصرش را «جانیان مادرزاد» می خواند و اعتقاد دارد که «اگر بخواهد سهم خویش را از محبت و فضیلت آنها بگیرد، باید شریک جنایتشان باشد.» در همین سال، کامو کتاب «انسان طاعی» را منتشر می کند. پس از انتشار این کتاب «فرانسیس ژانسون» عضو هیات نویسندگان مجله «دوران جدید» مقاله ای در مورد کتاب کامو می نویسد. کامو بر این مقاله جوابیه ای می نویسد و آن را برای سارتر می فرستد و به رغم دوستی دیرینه شان به طعنه او را «آقای مدیر» خطاب می کند. سارتر به این مقاله جواب تنندی می دهد در این مقاله ها که ناشی از اختلاف شدید اندیشه های آنان بود، به دوستی شان پایان می دهد. در سال ۱۹۵۲ سارتر به کمونیست ها نزدیک می شود. او علت این نزدیکی را «چون چپی دیگر وجود نداشت» بیان می کند. او وجه اشتراکش را با چپ ها «نابود کردن و از نو ساختن هر چیز، خصوصاً تفکر» می داند.

ژنه مقدس و بازیگر شهیر» در سال ۱۹۵۲ انتشار می یابد. کلمه مقدس در این کتاب ریشخند و تمسخری است که در برابر ستمی که اجتماع فرانسه نسبت به دوران کودکی «ژان ژنه» روا داشته او را به سوی دزدی و فساد راند و نیز کوششی که ژنه برای خروج از این مرداب و ورود به دنیای آفرینندگی کرده است.

نمایشنامه «کین» اقتباسی از الکساندر دوما در سال ۱۹۵۴ است و نمایشنامه «نکراسوف» را در سال ۱۹۵۶ می نویسد. نکراسوف هجونا مه ای علیه متعصبان غربی طرفدار جنگ سرد است. هنری پیر نکراسوف، کین و روسپی بزرگوار را به عنوان بهترین استعداد های کمدی نمایشنامه ای عصر ما معرفی می کند.

۱۹۵۹ سال انتشار «جنگ شکر در کوبا» پس از بازدید از کوبا و برزیل است. در این سال نمایشنامه «گوشه نشینان آلتونا» نیز به چاپ می رسد. سارتر ناراحت و خشمگین از استعمار آزار و شکنجه الجزیره ای ها توسط فرانسویان، این نمایشنامه را که داستان یک افسر مجنون شده سابق نازی است به

نام فرانتس که با خود و اعمال سرزده از خود در دوران جنگ در جدال است، را می نویسد. فرانتس مدام خود را در دادگاهی خیالی از خرچنگ ها می بیند. این نمایشنامه «نوشته ای است بلندپایه بر محور احساس و جرم و گناه همه انسان ها در برابر جنگ و مسئله دلهره آور افراد که در میان تردید ها و وسوسه های وجدان خود و اطاعت نظامی، میان خشونت و ندامت شقه شده اند.» بعد از وقایع و شدت عمل کمونیسم در مجارستان و قطع رابطه سارتر با کمونیسم در سال ۱۹۶۰ کتاب «نقد عقل دیالکتیکی» را که به گفته خودش «حکم تصفیه حساب با اندیشه خودش» دارد، می نویسد.

این کتاب علاوه بر اینکه به فلسفه اجتماعی قرن ما وفادار است، نوشته ای است بر ضد کمونیسم. نقد عقل دیالکتیکی، عمیق ترین مشکلات را مطرح می کند. یعنی «مشکل بشر، شر بشر همانا خشونت است. خشونت از کجا است؟ خشونت مبتنی بر چیست؟ آیا ممکن است از بین برود. این همه مسائلی است که فرد معطوف به تاریخ می تواند روشنگر آن باشد.» در این کتاب آنچه بیشتر به چشم می خورد تعداد تحلیل ها و واژه سازی های جدید توسط سارتر است. کامو بر اثر سانحه تصادف در همین سال جان می بازد. سارتر در مقاله ای بعد از مرگ کامو می نویسد: «او رویداد یگانه فرهنگ ما بود و اندیشه او نهضتی بود که همه ما کوشیدیم تا مبانی منزل ها و سرمنزل هایش را با حدس بزنیم.» کتاب «کلمات» کتابی راجع به زندگی کودکی سارتر و شوق زودرس او به کار نویسندگی است. او در این کتاب تصویر هجو آمیزی از مادر ساده دلش می دهد که چگونه زیر سیطره شخصیت نیرومند پدر خویش (شارل شوایتزر) قرار گرفته. او این مرد را به عنوان مجسمه میهن پرستی و از خودرضایی بورژوا مآبانه و نخوت آمرانه به ریشخند می گیرد. این کتاب برنده جایزه نوبل ۱۹۶۳ می شود اما سارتر آن را رد می کند. دلیل رد جایزه نوبل این بود که سارتر مدعی بود: «فرهنگستان سوئد دستگاهی واقع بین بود می بایست وقتی به او جایزه می دادند که او برای آزادی الجزایر مبارزه می کرد و چکمه پوشان فرانسوی چندین بار با بمب های دستی به خانه اش حمله کردند.»

«زنان تروا» اقتباسی از اوریپید، نمایشنامه ای که اساطیر را مقابل هم می گذارد و به این وسیله مشکلات تعدد خدایان را آشکار می کند. خدایانی که در زنان تروا قد علم می کنند در عین قدرتمندی خنده دار و مضحکنده. از طرفی بر جهان مسلط و از طرف دیگر جنگ تروا ساخته و پرداخته آنان است. نمایش با يك نهیلیسم کامل به پایان می رسد. خدایان همراه با مردمان خواهند مرد و به قول سارتر «این مرگ مشترك درس تراژدی است.» این نمایشنامه در سال ۱۹۶۵ منتشر می شود. در ۱۹۶۷ سارتر ریاست دادگاه بین الملل ضد جنایات آمریکا در ویتنام را عهده دار می شود. سه جلد از رمان چهار جلدی «ابله خانواده» که راجع به زندگی «گوستاو فلوبر» نویسنده فرانسوی، در سال

۱۹۷۰ به پایان می‌رسد. او در این کتاب به زندگی و شرایط محیطی فلور می‌پردازد. او ۱۵ سال به طور متناوب به روی سه جلد آن وقت گذاشته و از آن احساس خستگی مفرط می‌کرد. بعد از بردن جایزه نوبل توسط «بکت» سارتر طی مصاحبه‌ای اعلام می‌کند: «من بکت را تحسین می‌کنم، اما کاملاً مخالف او هستم».

او در جست‌جوی هیچ‌گونه راهی نیست. او نمایشنامه در انتظار گودو را کاری در خور تحسین می‌داند و معتقد است که همه مضمون‌های این نمایشنامه متعلق به طبقه بورژوازی و (آنچه که سارتر از آن بود و با آن ضدیت داشت) است. تنهایی، ناامیدی، ابتذال ارتباط‌ناپذیری و همه اینها را محصول تنهایی درونی بورژوازی می‌داند. در دهه هفتاد متصدیان تلویزیون فرانسه از سارتر خواستند که یک برنامه آزمایشی از او تهیه کرده تا بعد از بررسی به پخش آن اقدام کنند. سارتر این کار را مقدمه سانسور دانست و از اصل کار منصرف شد. سارتر در مصاحبه‌ای که در اواخر عمر با مجله «اکسپرس» کرد اذعان می‌کند: «تنها هدف زندگی من نوشتن بوده. وقتی بچه بودم دو آرزو داشتم، یک به وجود آوردن یک اثر و دیگری مشهور شدن. علاقه‌ام به شهرت هم فقط به این دلیل بود که همیشه از تنهایی می‌ترسیدم.» علاقه مفرط سارتر در نوشتن به نوشتن فلسفه بود. او بارها در مصاحبه‌ها و مقالات خود به این امر که «نوشتن چهار جمله در یک جمله (ادبیات) مشکل‌تر و سخت‌تر است از نوشتن یک جمله در یک جمله (فلسفه)» اعتراف کرده است.

دوبووار در خاطرات خود نقل می‌کند که سارتر در هر جا که گیر می‌آورده است چیز می‌نوشته. در دامنه کوه‌های پیرنه، در کافه‌ها، در مسافرت‌ها، داخل قطار و... و سارتر می‌گوید: «می‌خواستم درباره جهان و درباره خودم بنویسم و نوشتم. می‌خواستم آثارم را بخوانند که خواندند وقتی خواننده زیاد شد پای شهرت هم به میان می‌آید. خوب من هم به شهرت رسیده‌ام. چیزی که از کودکی در آرزویش بودم. همیشه قبل از نوشتن هر سطر با خودم گفتم که این کتاب مرا جاودانه خواهد کرد، از آن رو که خود من است. هیچ‌کس جز خود من نمی‌توانست به من بپردازد. زندگی آنچه را که می‌خواستم به من داد و ضمناً به من فهماند که چیز مهمی نبوده و اینکه هیچ‌کاری تمام نمی‌شود...»

و در پایان راه، پایان راه مردی متفکر و خستگی‌ناپذیر، مردی که به قول «رولان بارت»، «مردم سارتر را از نو کشف خواهند کرد» مردی محصور در میان کلمات در ۱۵ آوریل ۱۹۸۰ در سن ۷۵ سالگی دیده از جهان فرو بست.